

نامه اهل خراسان^(۱)

غلامحسین یوسفی

انوری شاعر پر آوازه قرن ششم و ستایشگر معروف دربار سلطان سنجر سلجوقی را همه می‌شناسند و مقام فضل و دانش او و تواناییش در قصیده‌سرایی مشهور است. در کتابها نوشته‌اند، و خود نیز اشاره کرده است، که برحسب معمول زمان، علوم عصر را به خوبی آموخته و در آنها به کمال رسیده بود. علاوه بر شعر و ادب، از منطق، موسیقی، هیأت، علوم الهی، ریاضی، طبیعی، نجوم و حکمت مایه‌ای اندوخته بدان تفاخر می‌کرد چندان که حتی اثیرالدین فتوحی مروزی هم - که با او بر سر عناد بود - از معروفیت وی به دانایی سخن رانده است؛ در فلسفه، انوری بخصوص به کتابهای شفا و عیون الحکمه، از آثار بوعلی سینا، دلبستگی داشته و کتاب اخیر را به خط خود نوشته بوده است و به قولی کتاب اشارات حکیم را هم به فارسی ترجمه و شرح کرده.

اینها و قرائن بسیاری دیگر از قبیل، از معلومات و وفور فضل انوری حکایت می‌کند و وی را شاعری می‌یابیم که هم در سخنوری در نهایت قدرت و هم در علم بلند مرتبت بوده است. این یک جنبه از شخصیت انوری است؛ بنابر

۱. یغما، شماره ۲۱۸، شهریور ۱۳۴۵، صص ۳۰۹-۳۰۵.

این وقتی می‌خوانیم که شاعر به ندیمی سنجر نایل شده و سلطان قدرتمند سلجوقی به خانه او می‌رفته و یا عمادالدین پیروزشاه، از امرای بزرگ سنجر، و نیز وزیر سلطان، ناصرالدین طاهربن فخرالملک، به عیادت انوری به خانه‌اش می‌آمده‌اند و دیگر بزرگان عصر با او رفت و آمد داشته‌اند به طبع آن را نموداری از تکریم و تجلیل سلطان و رجال دربار نسبت به انوری می‌شمیریم. این روایات حس اعجاب ما را درباره این شاعر بلند نام - که او را یکی از سه تن پیامبران شعر فارسی دانسته‌اند - برمی‌انگیزد.

اما تصویر انوری با این مختصر هنوز کامل نیست بخصوص که این مرد دانشمند خوش قریحه را در زمینه مدح و ستایشگری به حدی گرفتار خوش آمدگویی و تملق می‌بینیم که از خوار شدن سخن به دست او دچار افسوس می‌شویم. دیوان وی نشان می‌دهد که بجز سنجر پیش از شخصیت تن از معاصران خود را مدح گفته است از شاهزادگان و شاهزاده خانمها و وزیران و امیران گرفته تا قاضیان و دبیران و ثروتمندان و حتی میرآب مرو^(۱)، و هرکسی که ممکن بوده است ستایش او برای شاعر سودی در برداشته باشد. بسیاری از این مدیحه‌ها همراه تقاضاها و توقعاتی است که هر قدر بخواهیم به مهر و عطوفت و چشم‌پوشی به سخنان شاعر بنگریم دون همتی او را نمی‌توانیم نادیده بینگاریم؛ شعری به درجه اعلاي استواری و بلندی بدان قصد سروده شده است که مثلاً گوینده از کسی برای اسب و گوسفندش کاه و جو خواسته و یا از برای مرغ خود ارزن طلبیده است؛ تقاضای فرجی (نوعی جامه)، دستار، لباس، پول نقد، پنبه و روغن برای چراغ، یخ برای رفع گرما نمونه‌ای دیگر از خواهش‌های گدامنشانه و اسف‌انگیز شاعر است. حتی پروایی ندارد که طرف را به تیغ دشنام و هجو تهدید کند و اگر توقع او برآورده نشود وی را به نیش زبان هتاک خویش بیازارد، این سخن ازوست:

سه شعر رسم بود شاعران طامع را	یکی مدیح و دگر قطعۀ تقضایی،
اگر بداد سوم شکر، ور نداد هجاء	ازین سه شعر دو گفتیم، دگر چه فرمایی؟

۱. رک: دیوان انوری، به اهتمام مدرس رضوی، ۴۵۲/۱-۴۵۳.

در میان این اشعار خواهش‌گرانه بیش از پنجاه بار از این و آن شراب خواسته است؛ بر باد دادن میراث پدری در راه شاهد و نیز روایاتی که از مست شدن و از پا در آمدن او در مجالس مخدومان باقی است و گاه نوشته‌اند که از فرط مستی از بام فرو افتاده است^(۱)، وی را مردی عشرت‌جوی و می‌خواره نشان می‌دهد که برای تأمین وسایل عیش و نوش خود ابائی نداشته که گوهر سخن را به امید پاداشی اندک و بسیار به پای هر کس و ناکس نثار کند. بنابر این اگر در داوری راجع به منش او و شیوهٔ زندگانش وی را «خطیبی مزدور»^(۲) خوانده و یا نوشته‌اند: «زندگی او زندگی یک بازرگان جهانجوی بود که جز اندیشه و سخن متاعی نداشت»^(۳) سخنی نادرست نیست چنانکه وقتی قدرت طبع و مراتب فضل و کمال وی در مقابل کوتاه همتی و ستایش‌های مبالغه‌آمیزش - که از حد مدیحه‌سرایی مرسوم هم در گذشته و مورد انتقاد واقع شده^(۴) - اهل اندیشه و نظر را به تأمل و اعجاب افکنده است، این حالت تناقض‌آمیز را به «گوهری در خلاب یا غباری بر فلک» تشبیه و تعبیر کرده‌اند.^(۵)

درست است که می‌توان زندگانی دیگر شاعران مدیحه‌سرای را مثال آورد و اوضاع زمان و رسم و شیوهٔ آنان را عذرخواه انوری قرار داد^(۶) ولی شاید دیگران، بخصوص پیشینیان، درین زمینه به اندازهٔ انوری به تملق و اغراق‌گویی نگراییده و شعر را با تقاضاهای فرومایه دچار تنزل نکرده خود را «قلتبان» خوانده باشند^(۷) بخصوص که شاید بتوان با فتوحی مروزی همداستان شد و گفت که در این تکدی و دون‌همتی همیشه تنگدستی و نیازمندی انگیزهٔ شاعر نبوده و چه بسا که از عطایای ممدوحان نیز برخوردار می‌شده است.

۱. دیوان ۶۰۰/۲.

۲. دکتر زرین‌کوب، کاروان حله، ۱۴۹.

۳. کاروان حله، ۱۵۱.

۴. المعجم فی معایر اشعار العجم، تصحیح مدرس رضوی، چاپ ۱۳۱۴، ص ۲۳۸-۲۳۹.

۵. دکتر سید جعفر شهیدی، مجله یغما، ۱۶/۵۰۴-۵۰۷، ۵۶۱-۵۶۴.

۶. رک: فرخی سیستانی، به قلم نگارنده، ص ۴۰-۶۲.

۷. دیوان ۱۵۳/۱، ب ۹-۱۰.

بنابر این اگر انوری روزی، چنانک برخی پنداشته‌اند احیاناً در اواخر عمر، به کارنامه عمر خویشتن به چشم عبرت بنگرد و از این زندگانی به ستوه آید و در سخن از شعر و شاعری بگوید: «تا ز ما مستی گدا کس را به مردم نشمری»^(۱) شگفت نیست، از کجا معلوم که قطعه معروف «آلوده منت کسان کم شو»^(۲) و یا قطعه عبرت‌آموز و انتقادآمیز «آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی»^(۳)، در حق مخدومان خودکامه‌ای که ایشان را پیش از این می‌ستود، حاصل این گونه اندیشه‌ها و تأمل‌های ملامت‌انگیز نباشد؟ بعید هم نیست که انوری هم در باب بلند طبعی و قناعت شعر گفته و هم خود بدان عمل نکرده باشد.

این نکته نیز گفتنی است که آدمی همواره مستعد لغزش است و هرکسی نمی‌تواند مناعت و حیثیت خویش را در برابر خواهش‌ها و تمایلات نفس حفظ کند و به رتبه انسانی با فضیلت و متعالی برسد حتی بعید نیست بعضی از ما ملامتگران هم اگر در اوضاع و احوال زمان انوری به سر می‌بردیم انوری وار می‌زیستیم و چه بسا که گاه خود محتاج آن باشیم که کسی با سخنی عبرت‌انگیز وجدانمان را بیدار کند.

نویسنده این سطور نمی‌خواهد درین جا شرح احوال انوری را بیاورد و یا آن که در باب او داوری کند؛ کسانی که می‌خواهند وی را بهتر بشناسند ممکن است به نوشته‌های محققانی که درین باب تتبع کرده‌اند و نیز به دیوان مفصل اشعار وی رجوع کنند ولی این مختصر را برای آن نوشت که آن را مقدمه موضوعی قرار دهد که اینک بدان خواهد پرداخت.

به نظر بنده به فرض آن که همه این ایرادها را بر انوری وارد بدانیم بجز برخی اشعار و قطعات پندآموز و پرمغز او، در دیوان وی قصیده بلندی دیده می‌شود که شاید همین یک قصیده بتواند همه آن نقص‌ها را جبران و انوری را روسفید کند و آن قصیده‌ای است که وی از زبان مردم خراسان خطاب به سلطان

۱. دیوان ۱/۴۵۴.

۲. دیوان ۲/۵۵۳.

۳. دیوان ۲/۵۲۸.

رکن الدین محمود قلیچ طمغاج خان، ملک سمرقند، سروده است. شرح قضیه به اختصار اینست که سلطان سنجر سلجوقی پس از جنگی که در سال ۵۳۶هـ در محل قطوان سمرقند با قراختائیان کرد و عده کثیری از سپاهیان کشته شدند و شکست خورد، ضعیف شد. از آن پس نیز اتساز خوارزمشاه به خراسان تاخت و بسیاری شهرها را غارت کرد و سنجر مجبور شد به خوارزم لشکر بکشد. به سال ۵۴۸هـ گروهی از طوایف غز بر اثر ظلم کارگزاران دولت سلجوقی طغیان کردند، سنجر ناگزیر شد با آنان جنگ کند و درین جنگ اسیر گشت.

غزان از این پس بر خراسان و کرمان دست یافتند و قتل و غارت و ستم کاری هایی در این نقاط از آنان به ظهور رسید که شرح آن در تاریخها مسطور است^(۱). در نیشابور یکی از ایشان از اهالی زر و سیم زیادی می خواست، مردم تهیدست از عهده برنیامدند و بر او شوریدند و وی را کشتند. دیگر غزان به انتقام، مردم شهر را از دم تیغ گذراندند و شهر را آتش زدند (۵۴۹هـ). در طوس نیز غزان مردان را به قتل رساندند و زنان را به اسیری بردند و مسجدها را ویران کردند. هم در نیشابور امام محیی الدین محمد بن یحیی فقیه بزرگ شافعی به دست غزان از پا در آمد و چندان خاک در دهان او کردند که خفه شد؛ مرگ وی انگیزه سرودن مرثیه های بسیار به فارسی و عربی گردید که از آن جمله است قصیده معروف خاقانی با ردیف «خاک»^(۲).

بدیهی است بدین ترتیب هیچ کس امن و آسایشی نداشت و اوضاعی توان فرسا روی نمود. این حال و روز دل انوری را سخت به درد آورد؛ تأثرش همه از برای خویشتن نبود بلکه از غم همشهریان و هموطنانش به فریاد آمد و از قلیچ طمغاج خان حاکم سمرقند استمداد کرد، مردم خراسان نیز از او خواسته بودند که گزارشگر احوال آنان به حضرت خاقان باشد.

۱. از جمله رک: ابن اثیر، سال ۵۴۸؛ راحة الصدور ۱۷۷-۱۸۱؛ سلجوقیان و غز در کرمان، تألیف محمد بن ابراهیم، تصحیح دکتر باستانی پاریزی.

۲. دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سجادی، ص ۲۳۷-۲۳۹.

این سلطان رکن الدین محمود قلیچ طمغاچ خان خواهرزاده و پسر خواننده سلطان سنجر بود که از طرف او بر ماوراءالنهر حکومت می‌کرد. وی همان کسی است که پس از اسارت سنجر و دوران حکومت کوتاه سلیمان شاه، در ۵۴۹هـ امرای سلجوقی به سلطنتش برداشتند و تا ۵۵۱هـ به جای سنجر حکومت کرد و پس از رهایی و درگذشت سنجر در ۵۵۲ نیز جانشین وی بود و سرانجام در سال ۵۵۷ هجری مؤید آی ابه از امرای سنجر، در چشم او و پسرش جلال الدین میل کشید و قلیچ طمغاچ خان در زندان بود تا در ۵۵۸هـ بمرد.

در این ایام انوری و مردم خراسان چشم امیدشان به سوی قلیچ طمغاچ-خان بود و شاعر قصیده معروف خود را به نام او پرداخت. اگرچه برخی از صاحب نظران اشعار انوری را بیشتر محصول فکر و اندیشه دانسته اند تا تراوش طبع و دل و عاطفه او^(۱) شاید بتوان گفت که قصیده مورد نظر به تمام معنی سخنی شورانگیز و از دل برخاسته است و در تمام اجزای آن لرزش دل و تأثرات صمیمانه شاعر موج می‌زند. عمیق بخاری، شاعر معاصر انوری، پیش از این تاریخ قصیده‌ای، شاید در مرثیه دختر سلطان سنجر، سروده و به اصفهان فرستاده بود که اینک در دست نیست و مطلعش با این مصراع شروع می‌شده است: «خاک خون آلود ای باد به اصفهان بر»^(۲).

انوری برای قصیده خود همین وزن و قافیه را برگزید: آخر نه این بود که او نیز می‌خواست در ماتم و شکوه مردم خراسان در برابر بیداد غزان سخن گوید؟ شاعر با این مقدمه به دفاع از مردم مرز و بوم خود فریاد برآورد:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر	نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان	نامه ای مقطع آن درد دل و سوز جگر
نامه ای بر رقمش آه عزیزان پیدا	نامه ای در شکمش خون شهیدان مضمیر
نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک	سطر عنوانش از دیده محرومان تر
ریش گردد ممر صوت ازو گاه سماع	خون شود مردمک دیده ازو وقت نظر

۱. کاروان حله، ۱۵۰، ۱۵۴.

۲. رک: دیوان عمیق بخاری، تصحیح سعید نفیسی، ص ۲۹، ۳۵.

تاکنون حال خراسان و رعایا بودست برخداوند جهان خاقان پوشیده مگر...^(۱)
 در این قصیده انوری پس از ستایش مختصری از خاقان سمرقند به شرح اوضاع
 رقت بار مردم خراسان می پردازد، با زبانی گویا و مؤثر و با بیانی سوزناک و
 غم انگیز بسیاری از ستمگری های غزان را بر پرده شعر تصویر می کند. از سالاری
 خردان بر بزرگان و از مهتری لئیمان بر کریمان می نالد؛ می گوید که کسی را جز بر
 در مرگ شادمان نمی توان دید و جز در شکم مادر دختری را بکر نمی توان یافت؛
 غزان مسجد جامع شهر را طویلۀ اسبان خود کرده اند؛ کسی صدای خطبه ای
 نمی شنود زیرا خطیبی در شهر نمانده است.

اگر فرزند مادری را پیش چشم او بکشند جرأت آن ندارد که در مرگ فرزند
 خروشی بر آورد و ناچار هر کس پا و خری داشته گریخته و خود را از این مهلکه
 بیرون افکنده است و فقط جمعی مردم بی دفاع و مظلوم باقی مانده اند.
 این چکامۀ بلند و تابناک علاوه بر آن که گوشه ای از تاریخ ایران را به
 روشنی پیش چشم ما جلوه گر می سازد، سراسر آن پر است از احساسات
 نوع دوستی و عواطف بشری و دلسوزی شاعر بر احوال همشهریان خود که زبان
 حال ایشان شده است. دل نازک و طبع شاعرانه و وجدان انوری در این واقعه
 چنان به رقت آمده که آنچه بر قلمش جاری شده همه حدیث دل و نمونه بارزی
 است از تجلی شعر و هنر در دفاع از مردم، حمایت از مظلوم و پرخاش بر ضد
 جور و ستمگری. انوری قصیده خود را به توسط برهان الدین صدر جهان - که از
 خاندان های بزرگ و با نام بخارا و از علمای عالی مقام ماوراءالنهر و پیشوای
 حنفیان بود - به حضور ملک سمرقند فرستاد که او نیز در نزد خاقان شفیع مردم
 خراسان باشد. شرح فجایع غزان از زبان خود انوری شنیدنی است:

قصۀ اهل خراسان بشنو از سر لطف

چون شنیدی ز سر رحم به ایشان بنگر

این دل افکار جگر سوختگان می گویند

کای دل و دولت و دین را به تو شادی و ظفر

خبرت هست که از هرچه در و خیری بود
 در همه ایران امروز نمانده است اثر؟
 خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان
 نیست یک پی ز خراسان که نشد زیر و زبر؟
 بر بزرگان زمانه شده خردان سالار
 بر کریمان جهان گشته لئیمان مهتر
 بر در دونان احرار حزین و حیران
 در کف رندان ابرار اسیر و مضطر
 شاد الا به در مرگ نبینی مردم
 بکر جز در شکم مام نیابی دختر
 مسجد جامع هر شهر ستورانشان را
 پایگاهی شده، نه سقفش پیدا و نه در
 خطبه نکنند به هر خطبه به نام غز از آنک
 در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر
 کشته فرزند گرامی را اگر ناگاهان
 بیند از بیم خروشید نیارد مادر
 سوی آن حضرت کز عدل توگشتست چو خلد
 خویشتن زین جا کز ظلم غزان شد چو سقر
 هر که پایی و خری داشت به حیل افکند
 چه کند آن که نه پایست مر او را و نه خر؟
 رحم کن رحم بر آن قوم که نبود شب و روز
 در مصیبتشان جز نوحه‌گری کار دگر
 رحم کن رحم بدان قوم که جویند جوین
 از پس آنکه نخوردندی از ناز شکر
 رحم کن رحم بر آنها که نیابند نمد
 از پس آنکه ز اطلسشان بودی بستر

کی برد کی که از اقصای خراسان آرند

از فتوح تو بشارت بر خورشید بشر
اگر به همان اندازه که شاعران گذشته ما به وصف اسب و شمشیر و قصر و
بزم عشرت ممدوحان خود پرداخته‌اند از احوال مردم نیز سخن می‌راندند امروز
از پس قرن‌ها از راز دل نیاکان خویش آگاه‌تر بودیم و خود را به آنان نزدیک‌تر
می‌دانستیم.

من هر وقت این قصیده انوری را می‌خوانم از خلال آن ناله مردم خراسان
را به گوش دل می‌شنوم و به قول نظامی عروضی «موی بر اندام من بر پای خیزد،
و جای آن بود که آب از چشم من برود» و همچنان که عرض کردم این چکامه را از
شریف‌ترین و فاخرترین اشعار انوری می‌شمرم و خوانندگان این نامه، بخصوص
جوانان، را به مطالعه آن و تأمل در یکایک ابیاتش دعوت می‌کنم.